

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سلسلهٔ جلسات برای امامت

فصل اول: روایاتی از امامان

مصطفی امینی خواه / سال ۱۴۰۲



سلسله جلسات با موضوع برای امامت  
فصل اول: رویاروی ناامان - جلسه سوم

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلى الله على

سیدنا و نبینا ابی القاسم المصطفی محمد و

آله الطيبين الطاهرين و لعنة الله على القوم

الظالمين من الآن الى قيام يوم الدين.

### در برابر ناامان

جمع بندی بحث دو جلسه قبل این می شود که

حضرت زهرا (سلام الله علیها) در برابر کسانی که

ادعا داشتند که می توانند امام باشند، قرار گرفتند

که ما از این مدعیان به ناامام تعبیر کردیم و

نااهلانی که اهلیت امامت نداشتند و ناامام

بودند.



فاطمه زهرا (سلام الله علیها) رویاروی این‌ها شد و در برابر این‌ها قرار گرفت و اولاً تلاش حضرت برای این بود که امام حاکم باشد. اگر نشد، مرحله دوم، ناامام حاکم نباشد و اگر هم نشد، مرحله سوم این است که ناامام ولو حاکم هم باشد، ولی برای مردم معلوم باشد که او کیست و چه کاره است و معلوم شود که او ظالم است، افشا و رسوا شود.

این سه مرحله‌ای بود که مدنظر مبارک صدیقه طاهره بود و بذل جان کرد، جان مقدسش را این وسط تقدیم کرد که این سه مرحله اتفاق بیفتد. درست است که حاکمیت امام محقق نشد، درست است که حاکمیت ناامام هم خراب نشد، ولی لااقل برای تمام تاریخ و نه فقط مردم زمان خودش، معلوم شد که او سرناسازگاری با ناامام داشت و ظالم را برای طول تاریخ معرفی کرد که این‌ها ظالم بودند و اهلیت نداشتند.



قرآن فرموده است: لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ<sup>۱</sup>

که ظالم امام نمی‌شود، امامت به ظالم نمی‌رسد.  
این نکته اول بحث است.

نکته دوم، چون امشب جلسه پایانی این  
جلسه است که محضر عزیزان هستیم و باید یک  
جمع‌بندی داشته باشیم، کمی ممکن است بحث  
امشب ما جنبه درسی و کلاسی پیدا کند که البته  
خدا را شکر، عزیزان همه اهل فضل و فهم هستند  
و سعی می‌کنیم بحث خیلی خسته‌کننده هم  
نباشد، ولی باید جلسه را به یک جمع‌بندی  
برسانیم.

---

۱. وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ  
وَمِنْ ذُرِّيَّتِي قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ (سوره بقره، آیه ۱۲۴).



## مخاطبان فاطمه (سلام الله علیها)

مطالب زیادی هست و نکاتی که به ذهن حقیر رسید و یادداشت کرده‌ام خیلی زیاد است و امیدوارم که امشب بشود این مطالب را مطرح کنیم، مطالب خیلی مهمی است. ان شاء الله خود صدیقه طاهره هم عنایت و توجهی بفرمایند که مطلب همان طور که مدنظر خودشان هست، ارائه بشود.

نکته دوم در مورد کاری است که حضرت زهرا برای این عملیات رسواسازی و بیان این که این ناامانِ ظالمِ به ناحق در این مسند نشسته‌اند، کردند این بود و با سه طایفه و گروه مواجه بودند. گروه اول، خود این ناامان بودند و خود این مدعیان امامت بودند و خود کسانی بودند که حکومت و حاکمیت را غصب کرده بودند.

گروه دوم، خواص، نخبه‌ها، افراد تأثیرگذار در جامعه، افرادی که رأیشان کلیدی است و



سلسله جلسات با موضوع برای امامت  
فصل اول: رویاروی ناامان - جلسه سوم

جایگاهشان کلیدی است و حرفشان در مردم اثر دارد.

گروه سوم، عموم مردم و عوام مردم بودند. حضرت زهرا با گروه و طبقه حاکم، با ناامان چه برخوردی داشتند؟ حضرت می‌خواستند عیان کنند که این‌ها ظالم هستند و جاهل هم هستند. چون قرآن هم می‌فرماید کسی که اهلیت برای این‌که امانت امامت را به او بسپارم ندارد، **ظَلُومًا جَهُولًا**<sup>۲</sup> است. یعنی انسانی است که ظالم است و جاهل است. این دو مورد خیلی مهم است.

فاطمه زهرا این آیه را اول برای خود این حاکم‌ها که شما اهلیت ندارید، شما هم ظالم

---

۲. **إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا** (سوره احزاب، آیه ۷۲).



هستید و هم جاهلید، به رخ کشید. چطوری این را نشان داد؟ موضوع غصب فدک را طرح کرد. غصب فدک، از قبیل مسئله ارث نبود. پس چرا حضرت زهرا مسئله ارث را پیش کشید؟ تک تک این مباحثی که یک کلمه یک کلمه می‌گوییم و رد می‌شویم، هرکدام ده‌ها جلسه بحث است، خیلی سریع عرض می‌کنم که ان شاء الله امشب به نکات مهم‌تری برسیم. فدک، هدیه پیغمبر اکرم به حضرت زهرا در دوران زندگی پیغمبر بود.

### فدک هدیه یا میراث؟

پیغمبر در قید حیات بودند و زنده بودند که فدک را به حضرت زهرا تحویل دادند و در دوران زندگی پیامبر، حضرت زهرا از این باغ فدک استفاده می‌کردند. اصلاً این نبود که پیغمبر از دنیا بروند و مالک این باغ باشند و حالا قرار است این باغ ارث برسد و الآن سر مسئله ارث دعوا است. عزیزان توجه دارند؟! متعلق به حضرت زهرا، در زمان



حیات پیامبر بود. اما چرا حضرت زهرا بحث ارث را  
پیش کشیدند؟

این‌ها خیلی شاهد خوبی است برای اینکه  
حضرت زهرا دنبال این زمین و باغ و این‌ها نبود،  
دنبال نشان دادن جایگاه افرادی بود که به ناحق  
نشسته‌اند و این را می‌خواست نشان بدهد و  
نمی‌خواست زمینش را بگیرد. می‌خواست نشان  
بدهد که این‌ها هم ظالم‌اند و هم جاهل‌اند.

اگر قرار بود فدک به فاطمه زهرا برسد، با یک  
روش قطعی‌ترین مدلی بود که می‌توانست  
برسد. یعنی روی هر چیزی اگر شک و شبهه  
می‌کردند و حرف می‌آوردند، روی یک چیزی  
نمی‌توانستند بحث بیاورند و آن‌هم ارث بود. به  
خاطر همین حضرت زهرا (س) غصب ارث را مطرح  
کردند. وگرنه اصلاً ماترک پیامبر نبود و این‌طور  
نبود که تا روز آخر حیات پیامبر این متعلق به





پیامبر باشد و حالا که از دنیا رفته اند بحث تقسیم ارث و میراث است. نشانه‌های فراوانی هم دارد. سال گذشته بنده ایام فاطمیه در جلساتی این مطلب را عرض کردم و الآن فقط یک اشاره می‌کنم. نشانه‌های فراوانی دارد که اصلاً فدک، ارث نبود. به خاطر این که یک طرف سهم الارث فاطمه زهرا بود، یک طرف دیگر دختر ارث می‌برد، دیگر چه کسی ارث می‌برد؟ همسر. چند نفر از همسران پیامبر در قید حیات هستند، بعضی‌هایشان با فاطمه زهرا دشمنی دارند که من اسم نمی‌آورم و شماها خودتان می‌شناسید. یکی از این‌ها حرفی از این نزدند که فدک ارث ما هم هست. وقتی فدک را گرفتند، پدران دو نفر از همسران پیامبر فدک را گرفتند و قاعدتاً این‌ها باید می‌گفتند سهم ارث ما را هم بدهید. ما همسر پیامبر هستیم و یک‌هشتم از ارث به ما می‌رسد. یکی از همسران پیامبر حرف از ارث نزدند



درحالی که در اینجا منفعت داشتند، معلوم می‌شود که هم این‌ها می‌دانستند که غصب فدک، غصب ارث نیست. ارثی نبوده که بخواهد به این‌ها برسد.

چرا فاطمه زهرا دست روی ارث گذاشتند؟ برای اینکه بفهماند نهایت چیزی که قرار است به من برسد این است که ارث بشود، پیغمبر هدیه کرده، شما می‌گویید قبول نیست، شاهد نداری، تا حالا استفاده می‌کردم می‌گویید به ناحق استفاده می‌کردی، مال تو نبوده و مال پیغمبر بوده، این‌ها را که نمی‌توانم اثبات کنم، ولی نهایت امر این است که این مال پیغمبر بوده، در این که بحثی ندارید، مال پیغمبر بوده و حالا پیغمبر از دنیا رفته، ارث که به من می‌رسد. این حداقل چیزی است که در مورد فدک می‌شود فرض کرد که ارث من باشد. این که قطعی است و حرفی روی آن نیست، ارث من را بدهید. برگشتند و گفتند ما یک وقتی در



خلوت از پیغمبر شنیده بودیم که پیغمبر فرمود:  
ما انبیاء ارث به جا نمی‌گذاریم.<sup>۳</sup>

باز فاطمه زهرا فرمود<sup>۴</sup> آیا می‌شود پدر من که پیغمبر است، با تمام این کلماتی که به عنوان قرآن گفته و از جانب خدا آورده، می‌شود این پدر حرف‌هایی را به عنوان قرآن از خدا بگوید و بعد بیاید و در خلوت و به صورت درگوشی با شما یک چیزی از خودش بگوید که این غیر قرآن و ضد قرآن باشد؟ مگر می‌شود؟! می‌شود کلماتی را بگوید و اظهار کند این‌ها را خدا به من گفته و شما بنویسید در قرآن بگذارید، به عنوان قرآن بخوانید و بعد درگوشی به یکی از شماها، به کس دیگری هم نگفته، همین دو نفر که الآن ادعای امامت دارند شنیده‌اند که پیغمبر به ما گفته، ما انبیاء

۳. قَالَ: إِنَّا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ لَا نُورَثُ مَا تَرَكَنَاهُ صَدَقَةٌ. (قمی، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۵۶).

۴. أَفَخَصَّكُمُ اللَّهُ بِأَيَّةٍ آخَرَاجٍ أَبِي مِنْهَا؟ (خطبه فدکیه)



ارث به جا نمی‌گذاریم. مال و منالی به جا نمی‌گذاریم و اگر چیزی هم از ما بماند علم است. می‌شود پیغمبر در قرآن از قول خدا یک چیزی را بگوید و بعد درگوشی از قول خودش یک چیز دیگری ضد قرآن بگوید؟ این که نمی‌شود. با عقل هر آدمی که یک کمی عقل داشته باشد، این حرف سازگار نیست. نمی‌شود خودش ضد قرآنی که از جانب خدا نقل کرده حرف بزند.

از طرف دیگر، چیزی که از خدا به عنوان قرآن نقل کرده این است، در اسلام آیات فراوانی داریم که فرموده<sup>۵</sup>: پدر برای فرزند ارث به جا می‌گذارد، من مسلمانم و پدرم هم مسلمان بود، آیه هم هیچ گروهی را بیرون نکرده است، نگفته مسلمین غیر کسی که پیغمبر باشد، آیه این را نگفته است.

---

۵. یوصیکم الله فی اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین... (سوره نساء، آیه



از آن طرف هم آیات دیگری در قرآن هست که می‌گوید<sup>۱</sup> پیغمبر خدا به نام حضرت داوود برای سلیمان ارث گذاشت و آنجا هم قید نکرده که یعنی علم و این‌ها، صراحتاً گفته سلیمان از داوود ارث برده است.

حضرت زکریا هم گفت<sup>۲</sup> خدایا به من فرزندی بده که از من ارث ببرد، وارث من باشد، آنجا هم که قیدی نزده و ارث است. قرآنی که حرف خدا است و پدرم آن را از جانب خدا گفته، گفته که انبیاء ارث برجای می‌گذارند و بعد شما می‌گویید پدرم در خلوت به شما گفته انبیاء ارث برجای نمی‌گذارند؟ حضرت با این حرف چه می‌خواست بگوید؟ می‌خواست بگوید که شما ادعا دارید که جای

---

۶. وَوَرِثَ سُلَيْمَانُ دَاوُودَ وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ عَلِمْنَا مَنَاطِقَ الطَّيْرِ وَأُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْفَضْلُ الْمُبِينُ (سوره نمل، آیه ۱۶).

۷. يَرْثِي وَيَرِثُ مِنْ آلِ يَعْقُوبَ وَاجْعَلْهُ رَبِّ رَضِيًا (سوره مریم، آیه ۶).



پیغمبر نشسته‌اید، پیغمبر یک کتاب اساسی داشت که قرآن بود و شما اگر خلیفه پیغمبر هستید از یک چیز باید سر در بیاورید که آن هم قرآن است ولی شما هیچ از این قرآن سر در نمی‌آورید. شما جاهلید. این‌ها آیات قرآن است و شما نمی‌فهمید. از آن طرف هم که به ناحق این را از من گرفتید پس معلوم می‌شود ظالم هم هستید. هم ظالمید و هم جاهلید. این کاری بود که فاطمه زهرا با طبقه حاکم کرد.

### فاطمه (سلام الله علیها) در برابر خواص

حضرت با خواص چه کرد؟ به این‌ها گفت مگر شما ادعا ندارید که صحابه پیغمبر بودید، یار پیغمبر بودید؟ اگر یار پیغمبر بودید، لااقل در اساسی‌ترین وصیتی که پیغمبر کرده باید حرف پیغمبر را گوش بدهید، اساسی‌ترین وصیت پیغمبر به چه چیزی بوده است؟



یکی به قرآن بوده است و یکی به عترت و خانواده‌اش بوده است.<sup>۸</sup> قرآن را که این طوری به آن بی‌اعتنایی کردند و شما هیچی نمی‌گویید، عترتش را هم این طوری لگدمال می‌کنند و چیزی نمی‌گویید. شما چطور یار و رفیق پیامبر بودید؟ این هم رفتار حضرت با خواص بود.

حضرت زهرا به عوام چه گفت؟ این نکته کلیدی بحث اصلی امشب ماست. عوام را متوجه به این کرد که اصلاً شما پیغمبر را برای چه می‌خواستید و اصلاً داستان پیغمبر چه بود؟ اسلام چه بود؟ دین چه بود و قرآن برای چه آمد؟ این‌ها سؤالات ساده و خنده‌داری است، ولی شما می‌دانید مشکل امروز جامعه ما به همین است که همین

---

۸. اِنِّی تَارِكٌ فِیْكُمْ الثَّقَلَیْنِ: كِتَابِ اللّٰهِ وَ عِتْرَتِیْ اَهْلِ بَیْتِیْ، وَ اِنَّهُمَا لَنْ یُفْتَرِقَا حَتّٰی یُرِدَا عَلٰی الْحَوْضِ (شیخ طوسی، امالی، ص ۵۴۸).



سوالات ساده فراموش شده است. خیلی عجیب است و بنده کمی در مورد آن صحبت می‌کنم.<sup>۹</sup> مگر توقع شما از پیغمبر چه بود؟ مثل اینکه شما یادتان رفت که با پیغمبر چه کار داشتید، پیغمبر قرار بود چه کار بکند؟ اصلاً اسلام چه بود؟ شما قرآن را برای چه می‌خواستید؟ پیغمبر را برای چه می‌خواستید؟ مسلمان یعنی چه؟ اسلام یعنی چه؟

این‌ها سوالاتی بود و چالش‌هایی بود که حضرت زهرا با عموم مردم مدینه مطرح کرد. لذا نشست و یک‌بار دیگر دین را به این‌ها یاد داد. از خدا هم شروع کرد. معلوم می‌شود هنوز این

---

۹. امشب بحث ما اینجا تمام می‌شود، ولی ما ان‌شاءالله در جلسات دیگری این بحث را در این ایام ادامه خواهیم داد. از فردا ان‌شاءالله مازندران خدمت دوستان در شهرهای مختلف هستیم و هم ان‌شاءالله مشهد و هم دهه‌های بعدی، دهه فاطمیه بعدی این بحث در جاهای دیگری ادامه خواهد داشت و خیلی از عزیزان هم از طریق فضای مجازی بحث را پیگیری می‌کنند. این آغاز یک بحث است. اتمام این جلسه هست، ولی آغاز یک بحث بسیار مهم است.





مردم نسبت به خدا توجیه نیستند، خیلی این حرف‌ها عجیب است.

## اختلاف در شناخت خدا، ریشه هر دعوای

### سیاسی

ما فکرمی‌کنیم یک دعوای سیاسی است، اصلاً هر دعوای سیاسی و هر اختلافی برمی‌گردد به اینکه ما در مورد خدا باهم اختلاف داریم. همه چیز به دعوای سر خدا و پیغمبر و این‌ها برمی‌گردد. خیلی نکته عجیبی است.

شما اصلاً قرآن را برای چه می‌خواستید و پیغمبر قرار بود چه کار کند؟ پیغمبر آمده بود، شکم شما را سیر کند؟ حضرت زهرا طی یک دوره، دین را به این‌ها یاد داد که اصلاً اسلام یعنی چه، خدا کیست و پیغمبر کیست. این احکام دین برای چه است؟ شما یک‌بار دیگر خطبه فدکیه را



بخوانید<sup>۱</sup>. اصلاً نماز برای چه واجب شده است؟  
حج برای چه آمده و روزه برای چه آمده است؟  
جهاد برای چیست و زکات برای چیست؟ یک بار  
دیگر این‌ها را به یاد آن‌ها آورد. یک بار دیگر از نو  
دین را به این‌ها یاد داد. انگار این‌ها اصلاً یادشان  
رفته بود و نمی‌دانستند قضیه دین‌داری چه بود!  
این‌ها فکر کردند پیغمبر یک آدم خوبی است،  
آدم پاک و امینی است، دروغ که نمی‌گوید و  
شارلاتان هم نیست، اهل حزب‌بازی هم نیست و  
بچه‌هایش هم آقا زاده نیستند، بگذاریم رئیس  
باشد، همه هم که او را قبول دارند. این قدر که  
حرف‌هایش خوب است و چند نفری که گوش  
کردیم، دیدیم برای ما خوب بوده است!

---

۱۰. قمی، تفسیر قمی، ج ۲، ص ۱۵۶.



امنیت در مدینه حاکم شد، وضع اقتصادی ما هم بهتر شد، قدرت هم که پیدا کردیم، به پیغمبر رو آوردند و با پیغمبر بودند، ولی انگار این‌ها خیلی پیغمبر را به عنوان پیغمبر قبول نداشتند. انگار پیغمبر هم یک آدمی بود که به قول امروزی‌ها کاریزماتیک بود، جاذبه داشت، اقتدار داشت و مردم هم او را دوست داشتند و روی همین حساب با پیغمبر جلو آمدند.

اصلاً انگار یادشان رفت که پیغمبر قرار بوده چه کار کند. نکته اصلی بحث اینجاست.

### جنگ شناختی

هر فتنه سیاسی و اجتماعی یک پشتوانه‌هایی دارد. امروزه احتمالاً در فضای مجازی زیاد شنیده‌اید، می‌گویند قضیه از جنگ نظامی گذشته و الآن زمان جنگ شناختی است. این اصطلاح را شنیده‌اید؟



چون یکی دو سال اخیر خیلی این مسئله مطرح شده است. الآن دیگر اصلاً به کسی حمله نظامی نمی‌کنند، حتی حمله نرم هم نمی‌کنند. یعنی ما از جنگ نرم هم عبور کردیم، جنگ سخت که بماند. ولی الآن بحث است که جنگ شناختی جنگ نرم هست یا نه؟ الآن جنگ شناختی می‌کنند. یعنی می‌آیند در چیزهایی که در فضای ذهن شما هست دست می‌برند و اصلاً نیازی نیست با توپ و تفنگ با تو درگیر بشوند، آن‌ها را بالا و پایین می‌کنند، چیزهایی که تصورات شما است.

یک سری چیزها را شما قبول دارید و یک سری چیزها را قبول ندارید، به یک سری افراد اعتماد دارید و از یک سری افراد بدتان می‌آید. از بعضی‌ها خوشت می‌آید، به بعضی چیزها اعتقاد دارید و بعضی چیزها را اعتقاد ندارید. بعضی چیزها را خیلی اعتقاد دارید و بعضی چیزها را کم اعتقاد



دارید، کمی در این‌ها دست می‌برند، اصلاً نیازی نیست کسی با توپ و تفنگ بخواهد جایی را بگیرد. مثلاً در بحث ناموس، می‌گویند ناموس چیست؟ من برای ناموسم رگم را می‌دهم! ناموس چیست! این حرف‌ها را رها کنید. بعد می‌گویند برای چه باید یک مردی بگوید این ناموس من است و می‌ایستم و از او دفاع می‌کنم؟ این هم آدم است. مگر برده تو است؟

سال گذشته در اغتشاشات رسماً این را دست می‌گرفتند و می‌گفتند ما ناموس کسی نیستیم! مرده‌هایشان هم می‌گفتند ما بی‌ناموسیم. البته لازم هم نبود بگویند، تقریباً معلوم بود. می‌گفتند ما بی‌ناموسیم، اصلاً ناموس یعنی چه؟

در ذهن مردم یک واژه هست که محترم است و مقدس است، مهم است، یک کمی پیچ این را شل می‌کنند، اصلاً توپ و تفنگ هم نمی‌خواهد. این خرج هم ندارد. ناموس یعنی چه؟ آدم است و



دوست دارد این جوری زندگی کند. به تو چه ربطی دارد؟ تو فضولی، او ناموس کسی نیست، تو فضولی که داری دخالت نسبت به این آدم می‌کنی، تو فکر کردی که ارباب این هستی!

حالا آدم باغیرتی که نسبت به ناموسش حساس است، در ذهن‌ها تبدیل به یک دیکتاتور جبار و احمق نادان و فضول می‌شود. تا حالا فکر می‌کرد خیلی کار خوبی می‌کند که از ناموسش دفاع می‌کند، ولی الآن حالش به هم می‌خورد از هرکسی که بخواهد از ناموس دفاع کند و خودش ناموسش را تحویل می‌دهد. تو می‌خواستی بکنی و با کشت و کشتار بگیری، حالا خودش تحویل می‌دهد. این را جنگ شناختی می‌گویند.

فاطمه زهرا دید این مردم در شناخت مشکل دارند که اینجا وسط نمی‌آیند. این‌ها در جنگ شناختی باخته‌اند که این فتنه سیاسی دارد رقم می‌خورد، می‌گوید: مردم علی را رها کرده‌اند،



می‌گویند خوب رها کنند. مگر چه شده است؟  
امام را رها کرده‌اند، خوب رها کرده باشند، امام،  
امام برای ما نکن. مگر چه شده است؟ خلیفه خدا  
یعنی چه؟ این نایب برحق پیغمبر است، نایب  
یعنی چه؟ وصی یعنی چه؟ رئیس تا حالا پیغمبر  
بود و دیدیم خوب می‌تواند براند، حالا احساس  
کردیم کسان دیگری هم هستند که بتوانند خوب  
برانند، این قدر ماجرا را غلیظ نکن.

خدا و پیغمبر و این‌ها، رئیس بوده‌اند و حالا  
هم یکی دیگر رئیس شده است. چه شده عالم و  
آدم را به هم دوخته‌اید، این‌همه سروصدا که  
ندارد، آرام باش.

همان لحنی است که مردم مدینه با فاطمه  
زهرا صحبت می‌کردند. صدایت را بیاور پایین، چه  
خبر شده که نایب پیغمبر را گرفته‌اند، آرام باش.  
یک کسی تا حالا رئیس بود و ما باور داشتیم که  
می‌تواند براند، حالا باور داریم کس دیگری هم



هست که می‌تواند خوب براند و آدم خوبی هم هست. او کاریزما داشت، این هم دارد. مردم از حرف او حساب می‌بردند، از حرف این هم حساب می‌برند. پیامبر نماز می‌خواند، این هم می‌خواند، نیاز به دعوا ندارد! علی را گرفته‌اند و در وحی را بسته‌اند و این حرف‌ها چیست؟

### صحابه ای که پیامبر را رها کردند

اینجا معلوم می‌شود که این‌ها اصلاً تا حالا مسلمان نشده بودند. خدا و پیغمبر و نماز برایشان یک حرف مفتی بود، اینجا خودش را نشان داد. خیلی جاهای دیگر هم خودش را نشان داده بود. این‌ها خیلی عجیب است.

ما با حفظ احترام با برادران اهل سنت خودمان حرف می‌زنیم. شما چطور در مورد صحابه پیغمبر می‌گویید این‌ها هم خوب بودند و معصوم بودند؟





بعضی آیات قرآن را آدم وقتی می‌خواند معلوم می‌شود که داستان چیست. اهل سنت می‌گویند هر کس پیغمبر را دیده، خوب است. حرفش حجت است و سند است و اگر حرفش را گوش بدهید، بهشت می‌روید. قرآن در سوره جمعه چه می‌گوید؟ به قول استادمان، می‌گفت سوره جمعه چاپ ایران را هم نمی‌گویم، سوره جمعه چاپ سعودی را می‌گویم.

چون اگر می‌گویید ایرانی‌ها در قرآن دست برده‌اند، بروید و قرآن‌های مکه را باز کنید ببینید در سوره جمعه این را گفته یا نه؟ می‌گفت حتی قرآن‌های چاپ آمریکا و سعودی را بیاورید.

سوره جمعه می‌گوید پیغمبر خطبه می‌خواند، کسانی که پای خطبه پیغمبر بودند شنیدند یک کاسبی و یک چیزی آن پشت هست که ارزان‌تر است، پیغمبر را رها کردند و دنبال خرید



رفتند! مگر این‌ها صحابه نبودند؟ آیات قرآن در مورد این‌ها چه گفت؟ پیغمبر در حال خواندن خطبه بود. مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ<sup>۱۱</sup> و می‌گوید: إِنْ كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ اصْلًا شما متوجه نیستید. این‌ها را به صحابه پیغمبر گفته و این‌همه آیات دیگر ما در قرآن داریم. در سوره آل عمران داریم، در سوره توبه داریم، در سوره احزاب داریم که از صحابه پیغمبر بد گفته است.

دقیقاً هم وقتی می‌شکافد می‌گوید، ببیند این‌ها الکی می‌گویند، این‌ها ادعا است. دیدید که موقع نماز جمعه، طرف آمد و گفت دمپایی پاره،

---

۱۱. وَإِذَا رَأَوْا تِجَارَةً أَوْ لَهْوًا انفَضُوا إِلَيْهَا وَتَرَكَوْكَ قَائِمًا قُلْ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ مِنَ اللَّهِوَمِنَ التِّجَارَةِ وَاللَّهُ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (سوره جمعه، آیه ۱۱).



آفتابه کهنه همه از سر نماز بیرون ریختند! این معلوم می‌شود که پیغمبر را قبول ندارند. می‌خواهم بگویم قبل از قضیه فدک و سقیفه هم این‌ها امتحان خودشان را پس داده بودند که خیلی باور جدی به پیغمبر ندارند و این جوری هم مسلمان نیستند، این چیز جدیدی نیست. ولی اینجا دیگر به بحران کشیده شد و قضیه حاد شد. اینجا بی‌اعتقادی به پیغمبر، در این حد خودش را نشان داد که بچه پیغمبر را هم کُشتند. این قدر خودش را نشان داد که این‌ها اصلاً پیغمبر را قبول ندارند و برای حرف پیغمبر تره خرد نمی‌کنند.

نگاه می‌کنند ببینند چوب، دست چه کسی است، قدرت دست چه کسی است، خیلی از این‌ها در مکه به پیغمبر ایمان آوردند و اسلام آوردند چون فکر کردند پیغمبر خیلی یار دارد و انگار تفنگ



دستش است و چوب و چماق دستش است. از سر ترس بود. از اینکه خونشان ریخته نشود.

خیلی‌ها سر قضایای دیگر که سکوت می‌کردند و حرف نمی‌زدند، انگار همین بود. برای همین دوباره فاطمه زهرا این‌ها را برگرداند که پیغمبر قرار بود چه کار کند.

ناانسان، ناامام

چرا این مردم ناامام را به جای امام نشانند؟ به خاطر این‌که درکشان و شناختشان دچار مشکل بود. دچار چه مشکلی بود؟ به خاطر این‌که ناانسان را انسان پنداشتند و نا خود را خود فرض کردند. اصلاً درکش نسبت به خودش غلط است، نسبت به هستی غلط است، نسبت به انسان غلط است، نسبت به نیازهایش غلط است، برای همین رئیسش را هم غلط انتخاب می‌کند. امامش را هم غلط انتخاب می‌کند و می‌رود با ناامام دست بیعت می‌دهد.



چند تا نکته در این زمینه می‌خواهم بگویم، چیزهایی که یادداشت کرده‌ام خیلی زیاد است که چند مورد را سعی می‌کنم اینجا عرض کنم.

نانسان یعنی چه کسی است؟ ما در مورد انسان گاهی دچار اشتباه می‌شویم. در مورد خودمان دچار اشتباه می‌شویم، در مورد نیازهایمان، خیر و صلاحمان دچار اشتباه می‌شویم، نمی‌دانیم، فکر می‌کنیم این کاری که انجام می‌دهیم برای ما خیر است.

چقدر برای ما پیش‌آمده است که بچه با پدر و مادر درگیر شده و پدر و مادر گفته‌اند این مصلحت تو نیست، زور کرده که الاولاد باید همین باشد و رفته چوب آن را هم خورده است؟

بعضی‌ها که خیلی باحال‌اند. دختر به‌زور گفته بود الاولاد همین خواستگار را باید جواب مثبت بدهید، پدر و مادر گفته بودند مصلحت نیست، گفته خودم را می‌کشم. بعد قبول کردند و رفته



سر خانه و زندگی، پنج سال بعد با یک بچه برگشته و من شنیدم به مادرش گفته بود آن روزی که گفتم من خودم را می‌گشتم، تو باید می‌گذاشتی من خودم را می‌گشتم، تو که می‌دانستی مصلحت من چیست.

بابا تو خیلی دیوانه‌ای! می‌گویدی تو که می‌دانستی مصلحت من نیست چرا اجازه دادی من این کار را بکنم؟ من با این عقل پاره‌سنگ دار تو چه کار کنم؟

آدمیزاد آن قدر نادان است که خلاف مصلحت خودش کار می‌کند و هر کس هم که می‌خواهد او را راهنمایی کند، می‌زند او را هم لت و پار می‌کند. یک وقتی می‌فهمد، چرا؟ چون خودش را اشتباه فرض کرده، دوست را اشتباه فرض کرده، منفعت و مصلحت را اشتباه فرض کرده، همه ما اشتباه می‌کنیم و در زندگی همه ما هم پیش آمده است.



عمیق‌ترین اشتباهی که می‌کنیم در مورد این است که ما اصلاً کی هستیم و چه کاره‌ایم؟ داستان ما و امام که با ناامانها دست بیعت می‌دهیم، از آنجایی شروع می‌شود که خودمان را با ناانسان اشتباه می‌گیریم. تا وقتی که انسان خودش را با ناانسان اشتباه بگیرد، عالم همین است که می‌بینید و به جای امام هم ناامان حکومت می‌کند.

### آزادی فرعونى

آیه قرآن چه می‌گوید؟ می‌گوید فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ<sup>۱۲</sup> می‌گوید فرعون، برای اینکه مردم حرفش را گوش بدهند چه کار می‌کرد؟ چقدر آیات قرآن عجیب است،

---

۱۲. فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاَطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ (سوره زخرف، آیه



دریای بیکرانی که هرچه جلو می‌روید تمام نمی‌شود.

می‌گوید فرعون برای اینکه حرفش خریدار داشته باشد یک کار می‌کرد، سطح مردم را پایین می‌آورد و این‌ها در مورد خودشان دچار اشتباه می‌شدند. ناانسان را به جای انسان می‌گرفتند و ناامام را هم به جای امام می‌گرفتند.

فکر می‌کردند آمده‌اند زندگی کنند، بچرند، بخورند، کیف کنند و عیاشی و لب ساحل و پارتی و این‌ها. چه کسی این‌ها را به من می‌دهد؟ فرعون یا موسی؟ موسی که همه‌اش نماز و روزه و چهل روز می‌روم با خدا حرف بزنم و دست به چیزی نزنید و این کار را نکنید و عیاشی هم نداریم.

فرعون است که کیف و حال ما را تأمین می‌کند، حالا رئیس چه کسی باید باشد؟ چه کسی کیف و حال من را تأمین می‌کند؟ فرعون. پس رئیس چه کسی است؟ فرعون.





کار باید دست چه کسی باشد و چه کسی به  
فکر من است؟ موسی یا فرعون؟ فرعون.

بینید شیطان چقدر پیشنهادهای قشنگی  
می‌دهد. می‌گوید با خدا رفاقت نکنید.

شما که یک ماه روزه و گرسنگی در تابستان و  
گرما را تحمل می‌کنید، بعد قرآن به سر بگیرید و  
حج بروید و چقدر هزیننه و گرما و عرق سوز و یک‌کم  
می‌خواهید با خدا رفیق بشوید، به خدا، نه  
نمی‌گویید. حال خدا چه می‌گوید؟ می‌گوید پس  
حالا خمس هم بده! خدایا ما که هیچی  
نمی‌گوییم تو هم کوتاه بیا، می‌گوید زکات هم  
باید بدهی! ماه رمضان یک ماه روزه گرفته‌اید، حالا  
عید شد، خلاص! نه. به شکرانه این که سالم  
بودید و توانستید روزه بگیرید، باید فطریه بدهید!  
مالیات این که سالم بودید را هم باید پردازید!

خدایا، خودت یک کاری می‌کنی که ما باهم  
رفاقت نکنیم! مرتب باید دست کنیم توی جیبمان



و برویم بجنگیم و هرچه رفیق تر می شود، می شود  
ابراهیم که می گوید بچه ای را که در سن پیری به  
تو دادم، باید بگذاری و سر ببری! ما باهم رفاقت  
نکنیم بهتر است. همان است که می گفت خدایا  
می خواهی باهم رفت و آمد نکنیم!

شیطان چه می گوید؟ کیف و حال، نه خمس و  
نه زکات، فقط عیاشی کنید. در عربستان سعودی  
مردم کم کم داشتند سروصدا می کردند، بن  
سلمان آمد و جشنواره رقص راه انداخت،  
قمارخانه ها را باز کرد، خواننده های عرب می آیند،  
کاباره ها و دیسکوها فعال است و عرق خوری ها  
آزاد است، می زنند، می کوبند و می رقصند،  
شورش های اجتماعی کم شد، برایشان آزادی  
آوردند!

بعضی از این احمق ها می گفتند جمهوری  
اسلامی از بن سلمان یاد بگیرد! مردم ساکت  
شدند و آرام شدند! یعنی همه مثل حیوان درهم



سلسله جلسات با موضوع برای امامت  
فصل اول: رویاروی ناامان - جلسه سوم

بلولیم و کیف کنیم. درحالی که پیغمبر آمده بود  
که ما حیوان نباشیم و آدم باشیم، انسان باشیم.  
مثل اینکه شما از پیغمبر توقع دارید تو را حیوان  
بار بیاورد!

به امیرالمؤمنین می گفتند دو تا سروصدا بکن،  
یک تابی به این شلاق خودت بده این ها به راه  
می آیند! فرمود بله، می دانم که اگر تابی به شلاق  
خودم بدهم و یک رقصی به شمشیر خودم بدهم  
همه خفه خون می گیرند و می آیند، ولی لَا أَرَى  
إِصْلَاحَكُمْ بِإِفْسَادِ نَفْسِي<sup>۱۳</sup> قرار نیست شما را  
بهشت بفرستم به این قیمت که خودم را به جهنم  
بفرستم. شما آدم هستید و من باید مطابق آدم با  
شما تا کنم. بعضی ها هنوز هم مدل مطلوبشان

---

۱۳. سید رضی، نهج البلاغه، خطبه ۶۸.



سلسله جلسات با موضوع برای امامت  
فصل اول: رویاروی ناامان - جلسه سوم

مدل رضاخانی است و مملکت رضاخان می‌خواهد  
که نانو را بکند داخل تنور تا مشکلات حل بشود!  
این مدل فرعون است، پس جای عقل و شعور  
کجاست؟

می‌گویند اگر این کار را بکنند، دیگر گرانی  
نمی‌شود. قرار نیست گرانی نشود، قرار است آدم  
بشویم، مثل اینکه پیغمبر را می‌خواهید که فقط  
گرانی نباشد.

### امام، آدم ساز

بعد هم فاطمه زهرا را می‌کشند چون فاطمه  
زهرا مزاحم رفتار آنهاست. همین‌ها فاطمه زهرا  
را کشتند چون مزاحم عشق و حال آنها بود.  
امنیت حاکم می‌شود، امنیت یعنی چه؟ یعنی  
مردم راحت خدا را می‌پرستند، نه. یعنی  
سرمایه‌دار خارجی داخل کشور می‌آید. ناامنی که  
باشد پول‌هایمان می‌رود.



یعنی پیغمبر آمده که امنیت برقرار کند تا پول‌های شما از بین نرود؟ پس شما اصلاً به پیغمبر اعتقاد ندارید و چیزی که شما اعتقاد دارید، پیغمبر نیست! شما اصلاً مسلمان نیستید. مگر پیغمبر آمده امنیت بانک شما را حفظ کند؟ البته اگر به دستورات پیغمبر عمل کنیم و آدم باشیم، امنیت بانک ما هم حفظ می‌شود، ولی اصل این است که ما آدم باشیم، پیغمبر آمده که ما انسان باشیم، اگر هم ما انسان باشیم، همه مشکلات دنیا و آخرت ما هم حل می‌شود. هم مشکلات حل می‌شود، تورم هم حل می‌شود و کسی دزدی و اختلاس هم نمی‌کند، ولی راهش این است که همه آدم باشیم. آنجا را درست می‌کند که اینجا درست شود.

می‌گوید یکی باشد که اختلاس صورت نگیرد، آدم باشیم یعنی چه؟ این ضرب شمشیرش خوب است و از شمشیرش می‌ترسند و دیگر اختلاس



نمی‌کنند، علی اگر باشد از او حساب نمی‌برند و دعوا می‌شود و ناامنی می‌شود و ناامنی هم باعث می‌شود سرمایه خارجی برود و امنیت کاروکاسبی کم می‌شود و روزها شورش می‌شود و مغازه‌دارها تعطیل می‌کنند. مگر قرار بود یک نفر بیاید که فقط شکم ما را سیر کند؟

بنی اسرائیل هم مشکلشان با حضرت موسی همین بود. در حد تأمین شکم با موسی کار داشتند. جنگ و دعوا دیگر بس است و با این‌وآن درافتادن را تمام کنید.

به امیرالمؤمنین می‌گفتند ما تو را رئیس کردیم که بیت‌المال را که داشتند می‌خوردند به ما برگردانی! باز شروع کردی که برویم با معاویه بجنگیم و با این‌وآن بجنگیم، ول کن، ما اگر می‌خواستیم بجنگیم که به تو رأی نمی‌دادیم، تو را آوردیم که حواست چهارچشمی به خزانه باشد که آن‌ها غارت نکنند.



علی می فرمود خزانه از یک جای دیگر و توسط افراد دیگری خورده می شود، باید کار از سرمنشأ درست بشود و ریشه ظلم باید خشک بشود. ولی این ها نمی فهمیدند که ریشه ظلم معاویه است که می خواست فرعون امت بشود. می خواست همه را در سطح حیوان بار بیاورد و همه را مانند حیوان بکند. این خیلی فکر کلیدی و مهمی است. وقتی آدم در مورد خودش دچار سوءتفاهم شد، دیگر نیازی به پیغمبر ندارد. حالا انسان درکش چیست؟ انسان می گوید من مسافر ابدیت هستم، مقصد من لقاءالله است، مهم ترین نیاز من هدایت است و آدم شدن است. به خدا رسیدن است، رئیس من کسی است که من را به مقصدم برساند. امام یعنی واسطه بین ما و مقصد. آن که مقصدش کاباره است، امامش هم می شود واسطه او تا کاباره که بن سلمان می شود. ما را به کاباره رساندی، خدا خیرت بدهد.



جزاک الله خیرا. بن سلمان، هم کار او را راه  
می اندازد.

ولی کسی که مقصدش بندگی و قرب الی الله و  
رسیدن به خداست، کسی را می خواهد که  
خودش به آنجا رسیده باشد و راه بلد باشد و ببرد.  
به قول جوان های امروزی، رفیق فوق صمیمی  
خدا باشد. بین او و خدا هیچ حجاب و پرده ای  
نباشد که البته نشانه هایی هم دارد.

نشانه اش این است که از این طرف خدا هرچه  
می گوید عمل می کند و بندگی تام و تمام دارد، از  
آن طرف علامت این که این به آن مقصد رسیده و  
حالا می تواند ما را ببرد این است که نسبت به غیر  
خدا احاطه محض دارد و زیر و روی عالم در  
مشتش است. این می شود امام و می تواند ما را  
ببرد.

وقتی من فهمیدم انسان هستم و مقصدم  
این است، واسطه من هم این است. امام من هم





این است. وگرنه امام مزاحم و اضافی می‌شود. درک آدم نسبت به امام عوض می‌شود. یعنی واقعاً به چشم مزاحم به امام حسین نگاه می‌کردند. به چشم مزاحم به فاطمه زهرا نگاه می‌کردند و می‌گفتند این خواب را از ما گرفته از بس جیغ و داد و گریه می‌کند و به امیرالمؤمنین گفتند ما تا چه زمانی باید صدای گریه‌های فاطمه را تحمل کنیم؟ پیغمبر از دنیا رفت یک روز، دو روز بس است. حق الناس نیست؟ حضرت علی هم بیت‌الاحزان را برای فاطمه درست کرد و فاطمه می‌رفت بیرون شهر گریه می‌کرد که صدایش مردم را اذیت نکند! کار به جایی رسیده که فاطمه زهرا مزاحم مردم شده است!

حضرت خوابشان را به هم زده است. کسی که خودش را به خواب زده و نمی‌خواهد بیدار شود، وقتی یک نفر بیاید و او را تکان بدهد، این مزاحم است و ممکن است شمشیر بکشد و طرف را



بکشد که بتواند راحت بخوابد. این می‌خواهد  
بخوابد و اگر می‌خواست بیدار بشود این جوری  
نبود.

مشکل فاطمه زهرا با مردم این بود که این‌ها  
در شناخت خودشان مشکل داشتند و در جنگ  
شناختی باخته بودند. این‌ها امام نمی‌خواهند،  
این‌ها اصلاً خودشان را انسان نمی‌بینند که امام  
بخوانند.

خودش را یک حیوان می‌بیند، یکی کاباره  
می‌خواهد، یکی گاه و جو که شکمش را سیر کند  
و یکی رقص و عیاشی و یکی سایه‌ای که روی  
سرش باشد. زندگی همین جوری بگذرد و چند  
صبحی باهم زندگی کنند.

مگر قرار بود ما در دنیا بیاییم و این باشیم؟

مگر پیغمبر برای این‌ها آمد؟ **دَاعِيَآ إِلَى اللّٰهِ** <sup>۱۴</sup> مگر

---

۱۴. **وَدَاعِيَآ إِلَى اللّٰهِ بِأَذْنِهِ وَ سِرًّا جَامِنًا** (سوره احزاب، آیه ۴۶).



نبود؟ مگر هدایت‌کننده به سوی خدا نبود؟ مگر  
روزی چند بار *اَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ*<sup>۱۵</sup>  
نمی‌گویید؟ قرار بود ما با پیغمبر کجا برویم؟ چرا  
همه چیز یادتان رفت؟

اینجا آدم به امام رو می‌آورد. این داستان امروز  
ما هم هست. داستان فقط سقیفه نیست. آن  
روزی روز فرج است و بازگشت امام زمان است که  
ما، امام بخواهیم، چه زمانی امام می‌خواهیم؟  
وقتی فهمیدیم کجا باید برویم. بعد می‌بینیم جز  
امام کسی ما را به آنجا نمی‌تواند ببرد.

با استاد اخلاق و عرفان و این‌ها کار حل  
نمی‌شود، فقط کار امام است. دنیا و آخرت فقط با  
امام سامان پیدا می‌کند. فقط کار امام است. مگر

---

۱۵. *اَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ* (سوره حمد، آیه ۶).



زندگی ما فقط همین بُعد ظاهری و مادی آن است؟ ابعاد روحی ما چه می‌شود؟ البته این بحث مفصلی است که یک وقتی باید به آن بپردازم. یک اشاره‌ای به قول رسانه‌ای‌ها یک تیزری از این بحث می‌رویم و یک اشاره‌ای به آن می‌کنم و نکته اصلی را عرض کنم و بحث را کم‌کم تمام کنم.

### ادبیات معصومین

شما دیدید که در روایت دارد، روایت‌های طبی ما بعضاً محتوای جالبی هم دارد، گاهی عجیب هم هست. مثلاً می‌گوید<sup>۱۶</sup>: اگر شما شام نخورید، یک رگی در بدن هست به نام رگ عشا، فرمود اگر شام

---

۱۶. عَنِ الرَّضَاءِ (ع) قَالَ قَالَ: إِنَّ فِي الْجَسَدِ عِرْقًا يُقَالُ لَهُ الْعِشَاءُ فَإِنْ تَرَكَ الرَّجُلُ الْعِشَاءَ لَمْ يَزَلْ يَدْعُو عَلَيْهِ ذَلِكَ الْعِرْقُ إِلَى أَنْ يَصْبِحَ يَقُولُ أَجَاعَكَ اللَّهُ كَمَا أَجَعْتَنِي وَ أَظْمَأَكَ اللَّهُ كَمَا أَظْمَأْتَنِي فَلَا يَدْعُنَّ أَحَدُكُمْ الْعِشَاءَ وَ لَوْ بِلِقْمَةٍ مِنْ حُبْزٍ أَوْ شَرْبَةٍ مِنْ مَاءٍ. (کلینی، کافی، ج ۶، ص ۲۸۹).



نخورید، این رگ تو را نفرین می‌کند. ولو شده یک  
لیوان آب به عنوان شام بخور.

این چه مدل حرف زدن است؟ بگو اگر شام  
نخوری عمر تو کم می‌شود و برای سلامتی تو ضرر  
دارد، شام حتماً بخورید ولو شده کم بخورید.  
این که رگی دارید که آن رگ ناراحت می‌شود و تو را  
نفرین می‌کند و ملکوت و آسمان و خدا و پیغمبر،  
مثل اینکه فقط می‌خواهید سالم باشید که بیشتر  
بخورید.

شما هستید و یک جهان هستید! من خدا  
وقتی یک دستور به تو می‌دهم، تو را با جهان  
هستی نگاه می‌کنم و یک چیزی را به تو می‌گویم.  
می‌گویم این کار را بکن هم برای خودت خوب  
است و هم آن رگ که در شکمت هست و من آن را  
تحت کنترل تو قرار داده‌ام. به آن هم باید برسید و  
حواست باشد که به آن هم ظلم نکنید.



یک مطلب طبی را که همه می‌فهمند، وقتی امام می‌خواهد بگوید یک چیز دیگری می‌گوید. برای اینکه امام به همه هستی نگاه می‌کند و به همه هستی اشراف دارد. ناامان می‌گوید به خاطر اینکه سیر باشید، بخوابید، سلامتی و امنیت، مگر زندگی فقط همین است؟ ما تا ابد راه در پیش داریم و با همه هستی ارتباط داریم.

می‌گوید صبح جمعه اگر انار بخورید این طور می‌شود.

می‌خواهم بگویم دستورات طبی امام هم با اینکه امام است، ولی فرق دارد، طب امام هم با دیگران فرق می‌کند. می‌گوید<sup>۱۷</sup>: صبح جمعه اگر

---

۱۷. قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ (ع) يَعْينِ الْأَوَّلَ يَقُولُ مَنْ أَكَلَ رَمَانَةً يَوْمَ الْجُمُعَةِ عَلَى الرَّيْقِ نَوَّرَتْ قَلْبَهُ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً فَإِنْ أَكَلَ رَمَانَتَيْنِ فَنَمَانِينَ يَوْمًا فَإِنْ أَكَلَ ثَلَاثًا فَمِائَةً وَعِشْرِينَ يَوْمًا وَطَرِدَتْ عَنْهُ وَسْوَسةَ الشَّيْطَانِ وَمَنْ طَرِدَتْ عَنْهُ وَسْوَسةَ الشَّيْطَانِ لَمْ يَعْصِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ لَمْ يَعْصِ اللَّهَ أَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ. (كلینی، کافی، ج ۶، ص ۳۵۵).



انار بخورید شیطان از تو دور می‌شود. بعد انار را که می‌خورید، چطور بخورید. اهل بیت یک دستمال هم پهن می‌کردند. میوه‌های دیگر را که می‌خوردند اگر کسی اطراف آن‌ها بود، شریک می‌شدند ولی انار فرق می‌کرد، انار داستان عجیب و غریبی دارد چون میوه خاصی است. میوه وحدت در کثرت است و میوه عجیبی است.

اهل بیت انار که می‌خواستند بخورند یک دستمال یک گوشه‌ای پهن می‌کردند که بچه‌ها نبینند و شریک نشوند. بعد می‌فرمود در هر میوه انار یک دانه آن‌ها میوه بهشتی است باید همه را بخوری که آن یک دانه از دست تو در نرود. خوب بگویند خاصیتش در خوردن همه انار است! یک ویتامینی است یا یک سوختی به بدن می‌رسد که باید همه‌اش را بخورید.



من امام هستم و من فقط به این بدن فیزیکی تو کار ندارم، من به شیطان هم کاردارم، به بهشت هم کاردارم، به نسبت این میوه با میوه بهشتی اش هم کاردارم، من یک چیزی که می گویم تمام دنیا و آخرت تو و تمام خلائق را دیده ام که گفته ام، این فرق من با ناامان است.

بعد می گوید این چه فرقی کرد؟ آن ها هم گفتند انار بخورید، امام هم می گوید انار بخورید! پس مثل اینکه به امام نیاز نداریم، انار هم خوردیم و خوب شدیم. نکته را گرفتید؟ امام کل هستی را می بیند و یک چیزی را می گوید. وقتی به شما یک چیزی می گوید هم قبل و بعد شما را دیده است.

امیرالمؤمنین با مالک در میدان نبرد با دشمن می جنگیدند. به خط زدند، مالک شانه به شانه می زد و امیرالمؤمنین هم می زد. ضرب دستی که





عالم به خودش مثل آن را ندیده بود. یک لحظه در دل مالک آمد که شانه به شانه علی می زنی و جلو می آیی، امیرالمؤمنین یک نگاه به او کردند و گفتند: چه است؟ گفت هیچ چیز آقا، برویم. حضرت فرمودند زدن من با زدن تو خیلی فرق می کند تو هر که را جلوی تو رسید زدی و گفתי همه کافر هستند! ولی من نسل او را تا قیامت نگاه می کنم، اگر یکی از بچه های این شخص متعلق به ما باشد، باید بماند و آن نسل را برساند و نمی زنم، تو فقط شمشیر می زنی! مالک خودش را جمع کرد. حضرت فرمود ضرب شمشیرت مثل من هست ولی فکر نکن هر دو نفر ما یک کار می کنیم، من شیعیان خودم را تا قیامت حفظ می کنم و حواسم



به همه این‌ها هست. من وقتی ضربه شمشیر را می‌زنم کل هستی را دارم می‌بینم.

### امام، واسطه فیض

جنس ارتباط امام با ما، یک چیز دیگر است. امام که فقط رئیس نیست. مثل رئیس بانک که حقوق کارمندان را سروقت می‌دهد، امام هم آدم خوبی است و حقوق را سروقت می‌دهد. امام واسطه فیض ماست. می‌دانید این حرف‌ها یعنی چه؟ یعنی الآن که بنده و شما اینجا نشستیم، شما که دارید می‌بینید، این بینایی شما از امام زمان است، این شنوایی شما از امام زمان است. داستان مظلومیت امام حسین با یک فرد عادی که او را می‌زنند خیلی متفاوت است. ما اصلاً این‌ها را متوجه نمی‌شویم. یک جوانی را کف خیابان می‌زنند و ممکن است به طرز فجیعی هم او را بکشند. فرقی با مظلومیتش این است که



این قوه‌ای که الآن در دست کسی است که دارد شمشیر وارد می‌کند به بدن حسین، امام حسین خودش دارد اجازه می‌دهد که این قوه را داشته باشد که به او ضربه وارد کند و قوه‌اش را از امام حسین دارد و این واسطه فیض است و وجودش را از این دارد و به قاتل خودش اجازه بودن می‌دهد.

خودش در عوالم وجود قاتلش را حفظ می‌کند. حسین هست که شمر هست و شمر می‌تواند آدم بکشد که دارد حسین را می‌کشد. به عنایت و فیض حسین است که شمر زنده است. این مظلومیتش است که حسین واسطه زنده بودن شمر است و شمر از این علیه خود حسین سوءاستفاده می‌کند. این فرق امام است. امام هم هستی است و نور مطلق است. جنس امام با او متفاوت است.



یک وقتی هست کسی رمال است و علم غیب دارد. به یکی نگاه می‌کند و می‌داند که این کجا می‌میرد و کی به دنیا آمده است، نسبت امام با ما این جور نیست. امام فقط علم غیب ندارد، خدا کند به حق فاطمه زهرا روزی سال ما این باشد که امشب به ما عنایت کنند و معرفت به امام را به ما بدهند.

امام اگر از زیر و روی من خبر دارد به خاطر این است که از من به من نزدیک‌تر است. واسطه بودن من است.

از من به من نزدیک‌تر است دو تا معنی دارد، خیلی این‌ها عجیب است، اینکه گفتم خدا معرفت را ان شاء الله روزی ما بکند، برای همین است. این که از من به من نزدیک‌تر است یعنی از من به من مهربان‌تر است، از من به من آگاه‌تر است و از من به من دلسوزتر است. شادی من او را بیشتر از خودم شاد می‌کند و ناراحتی من او را بیشتر از



خودم ناراحت می‌کند. این‌ها که گفتم همه روایت است و الآن روایت آن را برای شما می‌خوانم. چون درک او به من، از من به خودم بیشتر است.

ما چقدر خودمان را دوست داریم که به خطر نیفتیم؟ و ما چقدر درک از خطر داریم؟ چون درک ما کم است، ناخواسته خودمان را به خطر می‌اندازیم. امام درکش از ما بیشتر است، دردش هم بیشتر است. دردش هم از ما بیشتر است.

عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ<sup>۱۸</sup> می‌گوید وقتی شما به فشار می‌افتید پیغمبر اذیت می‌شود. به درد می‌افتد

---

۱۸. لَقَدْ جَاءَكَ مِنْ رَسُولٍ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ (سوره توبه، آیه ۱۲۸).



چون النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ<sup>۱۹</sup> از ما به ما  
نزدیک تر است. درد ما را قبل از اینکه ما درک کنیم،  
درد اوست و او آن را درک می‌کند. دو سه تا روایت  
بخوانم.

زید شحام می‌گوید در کتاب بصائر الدرجات -  
که یکی از اساتید ما می‌فرمود من احساس  
می‌کنم زیرا این آسمان بعد از قرآن ما، از این کتاب  
خواندنی تر نداریم. در مورد فضائل اهل بیت است  
و خیلی کتاب خواندنی است. - بابی دارد با این  
عنوان که اهل بیت اجل شیعیان را می‌دانند و  
می‌دانند هر مصیبتی که به هرکسی می‌رسد از کجا  
رسیده است. یکی از روایاتش این است:

---

۱۹. النَّبِيُّ أَوْلَىٰ بِالْمُؤْمِنِينَ مِنْ أَنفُسِهِمْ وَأَزْوَاجُهُ أُمَّهَاتُهُمْ وَأُولُو الْأَرْحَامِ  
بَعْضُهُمْ أَوْلَىٰ بِبَعْضٍ فِي كِتَابِ اللَّهِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُهَاجِرِينَ إِلَّا أَنْ تَفْعَلُوا  
إِلَىٰ أَوْلِيَاءِكُمْ مَعْرُوفًا كَانَ ذَٰلِكَ فِي الْكِتَابِ مَسْطُورًا (سوره احزاب، آیه ۶).



زید شحام می‌گوید من خدمت امام صادق (ع) رسیدم، حضرت به من فرمود: **جَدُّ عِبَادَةَ رَبِّكَ، وَ أَحَدِثْ تَوْبَةً**<sup>۲۰</sup> این یک عبارت کنایه‌ای است که خودت را آماده کن و پرونده‌ات را جمع‌وجور کن. توبه‌ات را کرده‌ای؟ می‌گویند من عرض کردم **نَعَيْتَ إِلَى نَفْسِي**. فدای شما بشوم، یعنی به من می‌گویید که من آماده مرگ باشم؟ یعنی وقت رفتن من است، فرمود: **يَا زَيْدُ مَا عِنْدَنَا خَيْرٌ لَكَ** حضرت فرمودند خیلی چیزهای بهتری برای تو

---

۲۰. حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ أَبِي الصَّبَّاحِ عَنْ زَيْدِ الشَّحَّامِ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) فَقَالَ يَا زَيْدُ جَدُّ عِبَادَةَ وَ أَحَدِثْ تَوْبَةً قَالَ نَعَيْتَ إِلَى نَفْسِي جُعِلْتُ فِدَاكَ قَالَ لِي يَا زَيْدُ مَا عِنْدَنَا خَيْرٌ لَكَ وَ أَنْتَ مِنْ شِيعَتِنَا قَالَ وَ قُلْتُ وَ كَيْفَ لِي أَنَا أَكُونُ مِنْ شِيعَتِكُمْ قَالَ فَقَالَ لِي أَنْتَ مِنْ شِيعَتِنَا إِنِّي الصِّرَاطُ وَ الْمِيزَانُ وَ حِسَابُ شِيعَتِنَا وَ اللَّهُ لَأَنَا أَرْحَمُ بِكُمْ مِنْكُمْ بِأَنْفُسِكُمْ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَيْكَ وَ رَفِيفُكَ فِي دَرَجَتِكَ فِي الْجَنَّةِ. (صفا، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۶۵).



هست. یعنی از مُردن نترس. أَنْتَ مِنْ شِيعَتِنَا تو  
شیعه ما هستی. خوش به حالش.

زید می‌گوید گفتم فَكَيْفَ شِيعَتِنَا؟ من شیعه  
شما باشم؟ حضرت دوباره فرمود أَنْتَ مِنْ شِيعَتِنَا  
البته شیعه هم مراتب دارد. إِيْنَا الصَّرَاطُ وَ  
الْمِيزَانُ وَ حِسَابُ شِيعَتِنَا حساب و کتاب و میزان  
شیعیان با ماست. نترس، حساب با خود ماست.  
و فرمود وَ اللّٰهُ لَآنَا أَرْحَمُ بِكُمْ مِنْكُمْ بِأَنْفُسِكُمْ این  
کلام امام صادق به زید شحام است. شما از زبان  
امام زمان به خودت این را بشنو.

به خدا قسم رَحْمَ من به شما از خودتان به  
خودتان بیشتر است. بعد فرمود کَانِي أَنْظِرُ إِلَيْكَ  
الآن می‌بینم و رَفِيقَكَ فِي الدَّرَجَاتِ الْجَنَّةِ تو و  
بهشتت را می‌بینم با رفیقی که در بهشت با تو  
هست، من تو را آنجا می‌بینم و غصه نخور.





بعضی روایات را هم داریم که می‌گویند موقع جان دادن امام به عزرائیل می‌گوید<sup>۲۱</sup>: این رفیق ماست، یک وقت با اذیت و آزار او را نبری! من اذیت می‌شوم اگر او اذیت بشود. این محبت امام است. یک روایت دیگر دارد از ابن ابی‌نجران از امام رضا (ع) این روایت را هم بشنوید و در ذهنتان داشته باشید ان شاء الله به زودی قرارمان در حرم امام رضا (ع) و آنجا این روایت را باهم مرور کنیم.

می‌گوید از امام رضا (ع) شنیدم که فرمود: من عادی شیعتنا فقد عادانا<sup>۲۲</sup> نسبت شیعه را ببین.

---

۲۱. عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) قَالَ: دَخَلَ رَسُولُ اللَّهِ (ع) عَلَى رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِهِ وَهُوَ يُجُودُ بِنَفْسِهِ فَقَالَ يَا مَلِكَ الْمَوْتِ ارْزُقْ بِصَاحِبِي فَإِنَّهُ مُؤْمِنٌ فَقَالَ أَبْشِرْ يَا مُحَمَّدٌ فَإِنِّي بِكُلِّ مُؤْمِنٍ رَفِيقٌ. (کلینی، کافی، ج ۳، ص ۱۳۶).

۲۲. عَنْ ابْنِ أَبِي نَجْرَانَ قَالَ: سَمِعْتُ أَبَا الْحَسَنِ (ع) يَقُولُ: مَنْ عَادَى شِيعَتَنَا فَقَدْ عَادَانَا وَمَنْ وَالَاهُمْ فَقَدْ وَالَانَا لِأَنَّهُمْ مِنَّا خَلِقُوا مِنْ طِينَتِنَا مَنْ أَحَبَّهُمْ فَهُوَ مِنَّا وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ فَلَيْسَ مِنَّا شِيعَتَنَا يَنْظُرُونَ بِنُورِ اللَّهِ وَتَقَلَّبُونَ فِي رَحْمَةِ اللَّهِ وَ يُفُوزُونَ بِكَرَامَةِ اللَّهِ مَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ شِيعَتِنَا يَمْرُضُ إِلَّا مَرَضْنَا لِمَرَضِهِ وَلَا اِغْتَمَّ إِلَّا اِغْتَمَّ مَنَا لِعَمِّهِ وَلَا يَفْرَحُ إِلَّا فَرِحْنَا لِفَرَحِهِ وَلَا يَغِيبُ عَنَّا أَحَدٌ



کدام شاگردی با استادش نسبتش این است؟  
کدام مرئوسی با رئیسش نسبتش این است؟ اصلاً  
داستان امامت یک چیز دیگر است. در باطن هستی  
ارتباط برقرار شده است. این که اینجا یک کسی  
رئیس است و دستور می دهد این نیست و جریان  
خیلی عمیق تر است.

حضرت فرمود کسی با شیعه ما دشمنی کند با  
ما دشمنی کرده است. یعنی غیرتش نسبت به  
شیعه این است و نسبتش با شیعه این است. به  
این توهین کردی به من توهین کرده ای!

وَمَنْ وَالَاهُمْ فَقَدْ وَالْأَنَا كَسَىٰ بِهِ إِيْنَهَا مَحَبَّتْ  
کند، به ما محبت نشان داده است. لِأَنَّهُمْ مِنَّا  
خُلُقُوا مِنْ طِينَتِنَا چون این ها از ما خلق شده اند و

---

مِنْ شِيعَتِنَا أَيْنَ كَانَ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ أَوْ غَرْبَهَا وَ مَنْ تَرَكَ مِنْ شِيعَتِنَا دِينًا فَهُوَ  
عَلَيْنَا وَ مَنْ تَرَكَ مِنْهُمْ مَالًا فَهُوَ لَوْرَثَتِهِ شِيعَتِنَا. (شیخ صدوق، صفات الشیعه،  
ج ۱، ص ۳).



از گِل ما هستند. مَنْ أَحَبَّهُمْ فَهُوَ مِنَّا هر کس این‌ها را دوست داشته باشد از ماست وَ مَنْ أَبْغَضَهُمْ فَلَيْسَ مِنَّا از این‌ها بدش بیاید، از ما نیست.

شِيعَتُنَا يَنْظُرُونَ بِنُورِ اللَّهِ شِيعَهُ مَا بِهِ نور خدا نگاه می‌کنند و در رحمت خدا غوطه‌ورند و به کرامت الهی رستگارند.

این کلام امام رضا (ع) است که ان‌شاءالله زیارتش به زودی نصیب ما بشود.

و فرمود مَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ شِيعَتِنَا احدی از شیعیان ما نیست که بیمار یعنی شیعه‌ای از ما نیست که به ما محبت داشته باشد و به ما وصل باشد، که اگر مریض بشود يَمْرُضُ إِلَّا مَرَضَنَا لِمَرَضِهِ ما با مریضی او مریض می‌شویم وَ لَا اِغْتَمَّ اگر غصه دلش را بگیرد إِلَّا اِغْتَمَمْنَا لِغَمِّهِ ما هم با غم او غمگین می‌شویم.

تا حالا نسبت به امام رضا چنین نگاهی داشته‌اید که با غصه بروید حرم و پشت پنجره



فولاد احساساتان این باشد که او الآن به غصه‌ای که شما دارید از خودتان بیشتر غصه دارد؟ از خودتان دلسوزتر است؟ چقدر دوست دارید گشایش برایتان حاصل بشود؟ امام رضا علاقه به این گشایش را بیشتر از شما می‌خواهد و او بی‌تاب‌تر است. امام است.

وَ لَا يَفْرَحُ إِلَّا فَرِحْنَا لِفَرْحِهِ امامت از اینکه تو خوشحالی، از تو خوشحال‌تر است. مثلاً رفیق ما بچه‌دار شد، رفیق ما خانه‌دار شد، مشکلش حل شد.

وَ لَا يَغِيبُ عَنَّا أَحَدٌ مِّنْ شِيعَتِنَا أَيْنَ كَانَ فِي شَرْقِ الْأَرْضِ أَوْ غَرْبِهَا فرمود هیچ‌کدام از شیعیان ما در غرب و شرق عالم باشند، از ما غایب نیستند و دائم حواس ما به آن‌ها هست وَ مَنْ تَرَكَ مِنْ شِيعَتِنَا دِينًا فَهُوَ عَلَيْنَا فرمود: اگر شیعه ما پیش کسی دین داشته باشد، ما خودمان آن را تأمین می‌کنیم. و فرمود: وَ مَنْ تَرَكَ مِنْهُمْ مَالًا إِنْ كَانَ مَالًا



او بماند ما بر نمی‌داریم. **فَهُوَ لَوْرَثَتِهِ شَيْعَتُنَا**. این مال ورثه‌اش باشد. بدهی‌هایش مال ما، اموالش مال ورثه‌اش باشد.

یک روایت هم از امیرالمؤمنین بخوانم و عرضم را تمام کنم.

ابی‌ربیع هشامی می‌گوید به امام صادق گفتم یک حدیثی از عمرو بن حَمِیق که از اصحاب سرّ امیرالمؤمنین به من رسیده که این از امیرالمؤمنین چیزی پرسیده که باورش برای من سخت است. حضرت گفتند حدیث را بگو. می‌گوید داستان این است.

دخل علی امیرالمؤمنین علیه السلام **فَرَأَى**

**صُفْرَةً فِي وَجْهِهِ** <sup>۲۳</sup> می‌گوید عمرو بن حَمِیق که به

---

۲۳. قَالَ: دَخَلَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (ع) فَرَأَى صُفْرَةً فِي وَجْهِهِ قَالَ: مَا هَذِهِ الصُّفْرَةُ فَذَكَرَ وَجَعًا بِهِ فَقَالَ لَهُ عَلَى (ع) إِنَّا لَنَفْرَحُ لِفَرَجِكُمْ وَ نَحْزَنُ لِعِزِّكُمْ وَ نَمْرَضُ لِمَرَضِكُمْ وَ نَدْعُو لَكُمْ فَتَدْعُونَ فَنُؤْمِنُ قَالَ عَمْرُو قَدْ عَرَفْتُ مَا قُلْتَ وَ لَكِنْ كَيْفَ نَدْعُو فَتُؤْمِنُ فَقَالَ إِنَّا سَوَاءٌ عَلَيْنَا الْبَادِي وَ الْحَاضِر. (صفا، بصائر الدرجات، ج ۱، ص ۲۶۰).



دست معاویه شهید شد و شخصیت بزرگواری بود، یکوقت محضر امیرالمؤمنین آمد که چهره‌اش زرد بود. حضرت فرمودند مَا هَذِهِ الصُّفْرَةُ چرا این قدر زردی؟ فَذَكَرَ وَجَعًا به گفت آقا دردی دارم و مشکل خودش را گفت. حضرت فرمود اِنَّا لَنَفْرَحُ لِفَرَجِكُمْ وَ نَحْزَنُ لِحُزْنِكُمْ فکر نکنی من سؤال کردم از تو خبر ندارم؟ نه تنها درد تو را می دانم، بلکه من هم همپای تو تمام وقتی که درد داشتی درد کشیدم و نمرض لمرضکم، و ندعو لکم و برای تو دعا هم کرده‌ام. نه تنها برای تو دعا می‌کنم فَتَدْعُونَ فَنُؤَمِّنُ تو که دعا می‌کنی من برایت آمین می‌گویم.

این راوی می‌گوید که آخرش برای من غیرقابل فهم بود. یعنی چه که ما دعا می‌کنیم امام زمان



آمین می‌گویید؟ شما تاکنون چنین درکی داشته‌اید که امام زمان هر جای عالم که هست آن لحظه بالای سر باشد و زیر شش‌گوشه زیر قبه باشد و شما اینجا دعا کنید و آقا آنجا آمین بگویید. می‌گویید به امام صادق گفتم این قسمت آخر یعنی چه که ما دعا می‌کنیم و او آمین می‌گوید؟ حضرت فرمود **إِنَّا سَوَاءٌ عَلَيْنَا الْبَادِي وَ الْحَاضِرِ**. برای ما اینجا و آنجا ندارد. همه شما مثل کف دست برای ما حاضر هستید و این طوری نیست که الآن اینجا هستی صدایت به من می‌رسد و اگر بروی پشت دیوار دیگر نمی‌شنوم. هر جا باشی می‌شنوم. دعا کردی من آمین می‌گویم. این را برای امام صادق گفت، حضرت فرمود همین است و درست است.

ربط این قضیه با این داستان و امشب چه بود؟ می‌خواهم شما حضرت زهرا را فقط از زاویه همسری با امیرالمؤمنین نبینید، فاطمه زهرا



همسر امیرالمؤمنین هست، ولی قبل از اینکه همسر او باشد، فضیلت اصلی او این است که بالاترین شیعه علی است.

دیدی به عمرو بن حَمِق فرمود چرا رنگت زرد است؟ گفت من هم همپای تو درد کشیدم، تمام این روزهایی که فاطمه رنگش زرد بود و درد می‌کشید، علی هم درد می‌کشید، مأمور به سکوت بود که نگوید.

البته فاطمه زهرا هم به نوعی مأمور به سکوت بود و از علی کتمان می‌کرد. رو می‌گرفت، خیلی رویش را نشان نمی‌داد ولی در احوال ظاهری او این درد نمایان بود که امام صادق فرمود: مادر ما بعد از پیغمبر تمام وقت سر مبارکش را از درد بسته بود. این یک وقت دیگر باید توضیح داده شود که چرا سر مبارکش را بسته بود که نیاز به تحلیل دارد. چه دردی می‌تواند باشد که نیاز داشته سر را ببندد. این نیاز به بحث دارد.





این حال فاطمه زهراست ما زَالَتْ بَعْدَ أَبِيهَا  
صلى الله عليه و آله مُعَصَّبَةَ الرَّأْسِ نَاجِلَةَ الْجِسْمِ  
مُنْهَدَّةَ الرُّكْنِ بَاكِيَةَ الْعَيْنِ مُحْتَرَقَةَ الْقَلْبِ<sup>۲۴</sup> یعنی  
کمر مادر ما شکسته بود. دائم اشکش جاری بود.  
مُحْتَرَقَةَ الْقَلْبِ جگرش سوخته بود.  
يُغْشَى عَلَيْهَا سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ سَاعَتِي يَكْبَارُ  
مادر ما غش می کرد. این شیعه علی است. این هر  
دردی کشیده اول به علی وارد شده، خوب بفهم،  
روضه را خوب بگیرد و نگویید جلوی چشم علی  
تازیانه زدند، فقط این نیست. جلوی چشم علی به  
کسی تازیانه زدند که ضرب تازیانه را اول علی با  
گوشت و پوستش درک کرد و بعد او درک کرد.

---

۲۴. زَالَتْ بَعْدَ أَبِيهَا مُعَصَّبَةَ الرَّأْسِ نَاجِلَةَ الْجِسْمِ مُنْهَدَّةَ الرُّكْنِ بَاكِيَةَ الْعَيْنِ  
مُحْتَرَقَةَ الْقَلْبِ يُغْشَى عَلَيْهَا سَاعَةً بَعْدَ سَاعَةٍ. (ابن شهر آشوب، مناقب، ج  
۳، ص ۳۶۲).



این داستان روضه فاطمه است. این رابطه امام با شیعه‌اش است، شیعه وقتی درد می‌کشد، امام محزون و غصه‌دار است. حالا فاطمه باشد؟ از همه هستی خدا یک فاطمه را به علی داده که کُفو او باشد، می‌گوید هر وقت به او نگاه کردم غم‌های عالم از دلم رفت.

یا علی امشب شب آخر است. چه حالی است امشب امیرالمؤمنین، شب وداع با فاطمه است و فاطمه فردا به حسب ظاهر راحت می‌شود. دردهای فاطمه تمام می‌شود، ولی دردهای علی از فردا شروع می‌شود.

عرض روضه من چند خطی باشد که هم شیخ طوسی و هم شیخ مفید نقل کرده‌اند، از وقتی که امیرالمؤمنین مثل فردا داشت فاطمه را دفن



می‌کرد فَلَمَّا نَفَضَ يَدَهُ مِنْ تُرَابِ الْقَبْرِ<sup>۲۵</sup> همه  
مدینه باشید، در آن منزل خلوت و سوت و کور که  
اصلاً به آن نمی‌خورد که دارند یک مسلمان را  
غسل می‌دهند، چه برسد به دختر رسول الله، عالم  
هیچ غسلی این قدر سوت و کور به خودش ندیده  
است. این قدر آرام و بی‌سروصدا برگزار شد.

علی علیه السلام فاطمه را برد آرام دفن کرد و  
از قبر بیرون آمد. دست مبارکش خاکی شده، یک  
دستی تکان داد از این خاک و هَاجَ بِهِ الْحُزْنَ یک  
دفعه غم عالم دل علی را پر کرد. وَ أَرْسَلَ دُمُوعَهُ  
عَلَى خَدَّيْهِ دیدند علی مثل ابر بهار دارد گریه  
می‌کند. همه عالم بمیرد و اشک به چشم تو نیاید

---

۲۵. فَلَمَّا نَفَضَ يَدَهُ مِنْ تُرَابِ الْقَبْرِ هَاجَ بِهِ الْحُزْنَ فَأَرْسَلَ دُمُوعَهُ عَلَى خَدَّيْهِ وَ حَوَّلَ وَجْهَهُ إِلَى قَبْرِ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مِنِّي وَ السَّلَامُ عَلَيْكَ مِنْ ابْنَتِكَ وَ حَبِيبَتِكَ - وَ قَرَّةَ عَيْنِكَ وَ زَائِرَتِكَ وَ الْبَائِتَةَ فِي الثَّرَى بِبُقْعَتِكَ وَ الْمُخْتَارِ لَهَا اللَّهُ سُرْعَةَ اللَّحَاقِ بِكَ قَلًّا يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي وَ ضَعْفَ عَنِ سَيِّدَةِ النَّسَاءِ تَجَلْدِي. (شیخ مفید، امالی، ص ۲۸۱).



یا علی، فدای دل سوخته‌ات. فدای داغ دلت. حتماً فاطمه زهرا از عرش دارد می‌گوید فاطمه به قربان تو بشود، گریه نکن، من جانم را تقدیم کردم که حزن به دل تو نیاید، نبینم این‌طور دل شکسته باشی علی جان. نبینم که اشک تو جاری باشد. این را هم بدانید که یک سرّی است و من فقط یک اشاره‌ای به آن می‌کنم. این‌ها هر وقت یک حال انقطاع این شکلی پیدا می‌کنند، برمی‌گردند و با پیغمبر حرف می‌زنند و درد دل می‌کنند.

فقط یک اشاره می‌کنم که روی تل زینبیه هم یادتان هست که رو کرد به مدینه و فرمود<sup>۲۶</sup>: یا رسول الله! هذا حسینک این را انگار زینب از پدرش

---

۲۶. فلما نظر النسوة إلى القتلى، فو الله لا أنسى زينب بنت علی علیهما السلام و هی تندب الحسین و تنادی بصوت حزين و قلب کئيب: یا محمّدا، صلّ علیک ملیک السماء، هذا حسینک مرّمّ بالدماء، مقطّع الأعضاء، و بناتک سبايا، إلى الله المشتکی، و إلى محمّد المصطفی، و إلى علی المرتضی، و إلى فاطمة الزهراء، و إلى حمزة سید الشهداء... (بحرانی اصفهانی، عوالم العلوم، ج ۱۱، قسم ۱، ص ۹۶۴).



یاد گرفت، زمانی که علی داشت مادر زینب را دفن می‌کرد. دید که بابا خیلی بی‌قرار است. فهمید وقتی خیلی بی‌تاب می‌شود باید با پیغمبر حرف بزند. دید پدرش هم رو کرد به سمت قبر پیغمبر و صدا زد: السَّلَامُ عَلَیْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ، عَنِّي وَ عَنِ ابْنَتِكَ وَ حَبِيبَتِكَ از جانب خودم و دختری که تو سلام می‌دهم وَ قُرَّةَ عَیْنِكَ وَ زَائِرَتِكَ نور چشمت و زائرت به تو رسید. وَ الثَّابِتَةَ فِي الثَّرَى بِبُقْعَتِكَ، الْمُخْتَارِ اللَّهُ لَهَا سُرْعَةَ اللَّحَاقِ بِكَ این دختر خیلی شتاب داشت برای اینکه به تو متصل بشود. به تو رسید. از حال فاطمه گفت و بعد حال خودش را در یک خط این‌جوری گفت: قَلَّ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَن صَفِيَّتِكَ صَبْرِي فَقَطْ همین‌قدر بگویم این



سلسله جلسات با موضوع برای امامت  
فصل اول: رویاروی ناامان - جلسه سوم

اسطوره صبری که به نام علی می‌شناختی،  
صبرش تمام شد.

همه جا با تو بودم و هم زخم‌ها را برداشتم. از  
روز اولی که تو گفتی من پیغمبرم، پابه‌رکاب بودم  
و شمشیر زدم و زخم برداشتم، ولی امروز صبر من  
تمام شده است. وَ ضَعُفَ عَنِ سَيِّدَةِ النَّسَاءِ  
تَجَلُّدِي من سیده النساء العالمین را با دست  
خودم زیر خاک کردم یا رسول الله. من دیگر علی  
قبل نمی‌شوم، من دیگر زندگی ندارم و آرامش  
ندارم...

و صلی الله علیک یا فاطمه الزهرا